

"مردمی شدن" دکتر علی شریعتی*

محمد رضا کلاهی

ساختار آگاهی ما و نحوه شناخت ما از جهان، داستان گونه است؛ یعنی برای درک جهان اطراف خود راهی نداریم، جز آنکه اجزای این جهان را با روایت‌هایی به هم پیوند دهیم. اما این کار را هر کس به تنهایی و در خلأ انجام نمی‌دهد. روایت‌های سازنده جهان ذهنی فرد، از پیش در فرهنگ او موجودند. هر فرهنگی مجموعه‌ای از خطوط روایتی مشروع، به‌هتجار و پذیرفتنی است. برای درک هر جامعه باید بتوان ذخیره داستان‌های مشروعی که آن جامعه در انبان دارد و چگونگی به جریان افتادن آن‌ها را دریافت. یکی از ابزارهای اصلی آموزش‌های اخلاقی، داستان‌گویی است. اعضای جامعه جهان اطراف خود را از طریق داستان‌ها به روایت‌های مشروع جامعه پیوند می‌زنند و از این طریق به زندگی خود معنا می‌دهند. برای هر فرهنگی می‌توان از یک یا چند «ژانر غالب» سخن گفت: تراژدی، حماسه، کمدی و مانند اینها.

شریعتی ژانر غالب زمان خود را از تراژدی (اسلام سیاه) به حماسه (اسلام سرخ) تغییر داد. تراژدی انسان‌ها را موجوداتی اسیر نیروهای سرنوشت و عریان در برابر بحران‌های زندگی می‌بیند. در تراژدی، داستان با شکست قهرمان به پایان می‌رسد. حماسه تصویری باشکوه است که نزاع‌های مهم و کلان را در دوره‌های زمانی بلندمدت دربر می‌گیرد. حماسه شخصیت‌های حماسی (خدایان یا قهرمانان انسانی) وجود دارند که قهرمانی‌شان کل تمدن یا حتی کل نوع بشر را متأثر می‌کند. قهرمان حماسه تجسم روح کلی هر ملت است. حماسه ژانری مونولوگ است، قلعه‌ای نفوذناپذیر که اصول مسلم و قطعی را اعلام می‌کند. در آن، جایی برای چون و چرا نیست. جهان نظم‌ی قطعی و بنیادین دارد. معنا و واقعیت با هم درآمیخته‌اند. در رمانس، ژانر مکمل حماسه، پی‌رنگ اصلی، جست‌وجوگری سلحشوری است که پس از ماجراهای بسیار، آنچه را از دست داده بود، دوباره به دست می‌آورد: عشق، معنای زندگی، افتخار... و (در گفتار شریعتی) «خویشتن» اصیل. این ژانر، بر این فرض مبتنی است که همه چیز در جهان حقیقت و معنایی عمیق دارد و قهرمان پس از تنزیه روح خود می‌تواند آن را آشکار کند.

* عنوان اصلی مطلب که نویسنده برگزیده‌اند: آقا نویس! (دکتر شریعتی در حال جرمه شدن)

حجم زیادِ لطیفه‌هایی که مدتی است دربارهٔ شریعتی و با تقلید از کلمات قصارِ نقل شده از او شایع شده است که از ژانری دیگر در جامعهٔ ما حکایت می‌کند: از «حماسه» به «لطیفه». لطیفه (جوک - شوخی) یک ژانر است؛ شاید ژانر امروز جامعهٔ ما. ژانری که مهم‌ترین ویژگی‌اش، چنانکه در اسمش مستتر است، «جدی نبودن» است؛ نقطهٔ مقابلِ واقعیتِ سختِ دگرگون‌ناپذیر. تراژدی و حماسه نیز هر دو به نوعی در مقابلِ واقعیتِ دگرگون‌ناپذیر قرار دارند. در تراژدی، قهرمان در برابرِ سختیِ واقعیتِ درمی‌ماند و در حماسه، آن را می‌شکند. لطیفه، به هیچ‌کدام تن در نمی‌دهد. البته لطیفه با واقعیت رو در رو می‌شود، اما برخلاف حماسه، با آن مبارزه نمی‌کند. هم‌بستگیِ حماسیِ میان معنا و واقعیت، در لطیفه، دست‌انداخته می‌شود.

آنچه ویژگی‌های «لطیفه‌های شریعتی» را متفاوت می‌کند، درگیریِ آنها با چهرهٔ آرمانیِ فرهنگِ حماسیِ ماست. این درگیری با قرار دادنِ شخصیتِ سلحشور در زندگیِ روزمره، و شکل دادن به دوگانه‌هایی رخ می‌دهد: دوگانهٔ میان «شخصیتِ سلحشور» و «آدم معمولی»؛ و دوگانهٔ میان «زندگیِ آرمانی» و «زندگیِ روزمره». در لطیفه، یگانگیِ معنا (آرمان) و واقعیت از هم می‌گسلد و بر شکافِ میان آنها تأکید می‌شود.

ساختار برخی از این لطیفه‌ها، بر هجوِ خودِ مفهومِ آرمان و آرمان‌گرایی مبتنی است: «برداشتن قدم‌های بزرگ در زندگی، باعث پاره شدن شلوار آدم می‌شود» (خیاط دکتر شریعتی). ساختارِ رواییِ این لطیفه، حول محورِ تقابلِ میان وضعیتِ آرمانی با وضعیتِ روزمره است. لطیفه ابتدا شنونده را تا اوجِ آرمان‌گرایی بالا می‌برد و در حالی که او انتظار دارد با «برداشتن قدم بزرگ» مانند قهرمانِ حماسه به دستاوردی عظیم نایل شود، با درگیر کردنش در «پارگی شلوار» او را از بلندای آرمان بر زمینِ روزمرگی می‌زند و از خواب و خیال آرمان‌گرایی می‌پراند.

برخی دیگر از این لطیفه‌ها، با قرار دادنِ محتوایِ روزمره در درونِ ساختارِ متقارن و مرکز‌گرا که ویژهٔ بیانِ پرمحتواها، چنان محتوایی را به چالش می‌کشاند. از جملاتِ قصارِ نقل شده از شریعتی: «آنان که رفتند کاری حسینی کردند. آنان که ماندند باید کاری زینبی کنند و نه یزیدی‌اند». این جمله، با ایجاد دوگانه‌های رفتن‌ماندن و حسین و یزید ساختاری متقارن و پرابهت می‌آفریند که بر عظمت و اهمیتِ محتوایِ خود دلالت دارد. برخی لطیفه‌ها چنین تقارنی را به چالش می‌کشند: «ترجیح می‌دهم در فیس‌بوک باشم و به درس خواندن فکر کنم تا اینکه در حال درس خواندن باشم و به فیس‌بوک فکر کنم» (یکی از فامیل‌های دور دکتر شریعتی). این لطیفه نیز با قرار دادنِ محتوایِ روزمره، در ساختاری متقارن (تقابل‌های میان «فیس‌بوک و درس» و «در جایی بودن و به چیزی فکر کردن»)، بر شکافِ میان آرمان و واقعیت تأکید می‌کند.

در این لطیفه‌ها حتی اگر نام شریعتی نباشد، باز هم از بیان عملی روزمره در جمله‌ای قصار (که قالبی برای بیان مفاهیم مهم است) وجه طنزآمیز پیدا می‌کنند. محصول این کار تنها دست انداختن آرمان‌ها نیست. این نحوه بیان می‌تواند سوییۀ دیگری هم داشته باشد: برجسته کردن عمل روزمره و مهم دانستن آن. به یاد شعاری افتادم که چند سال پیش، معترضان، در یکی از راهپیمایی‌های ضدجنگ، بر پلاکاردی نوشته بودند: Make tea; Don't make war. درست کردن چای، از جنگیدن، حتی اگر به نام دموکراسی باشد، بهتر است.

در دسته‌ای دیگر از این لطیفه‌ها، خودِ لطیفه جمله‌ای معمولی است، آوردن نام «شریعتی» لطیفه را می‌سازد؛ تقابل روزمره بودن محتوای جمله با اسطوره‌ای بودنِ شخصیت گوینده: «لطفاً سس نریز» (شریعتی در فلافل‌فروشی). این تقابل ویژگی اصلی همهٔ لطیفه‌هایی است که اخیراً دربارهٔ شریعتی رایج شده‌است: ساختار لطیفه در تقابل میان «گفتهٔ معمولی» با «گوینده‌ای اسطوره‌ای» شکل می‌گیرد. برخی دیگر از لطیفه‌ها در انتساب شخصیتی معمولی به شخصیت اسطوره‌ای ساخته می‌شود: خیاط دکتر شریعتی. در این لطیفه‌ها، از شخصیت جست‌وجوگر حماسی خبری نیست. قهرمان آدمی معمولی است که به کارهای معمولی مشغول است. شخصیت اول این لطیفه‌ها خودِ شریعتی است. قهرمانی که دیگر شخصیتِ سلحشور حماسه نیست. او حالا به کارهای دیگری مشغول است. به کارهایی از جنس زندگی روزمره. سلحشور دهه‌های پنجاه و شصت حالا، رزمندهٔ از جنگ برگشته‌ای است که درگیر رویدادهای روزمره شده‌است.

گسست میان آرمان و واقعیت، تنها منحصر لطیفه‌های شریعتی نیست: «بخورید و بیاشامید، ولی تابلو نکنید» (رازی پس از کشف الکحل)، موقعیت کمیک در شباهت ظاهری ساختار لطیفه با ساختار آیه‌ای از قرآن شکل می‌گیرد؛ با ذکر عبارت معروف «بخورید و بیاشامید»، فضای قدسی آیه قرآن یاد آوری می‌شود، اما در حالی که شنونده منتظر پیام نهایی «اسراف نکردن» است، با عبارت نامنتظرهٔ «تابلو نکنید» مواجه می‌شود و در انتها، با ارتباط کل پیام با موضوع «الکل» گناه‌آلود بودنِ عمل فضای قدسی پیشین را می‌شکند. همچنین لطیفه‌هایی مانند: «از قلبم پرسیدم چه کنم وقتی دلم تنگ است و دستم کوتاه. گفت: کار من خون رسانی به بدن است، از من جفنگ نپرس». یا: «پرندۀ بالای تنگ ماهی نشست و پرسید: تو که در قفست بازه، چرا پرواز نمی‌کنی؟ ماهی با حسرت نگاهی به او کرد و گفت: خودتو اسگل کن».

در همهٔ این مثال‌ها، موقعیت کمیک در تقابل میان آرمان‌گرایی و واقعیت روزمره شکل می‌گیرد. اما اهمیت واژهٔ «شریعتی» وجه نمادینی است که او در فرهنگ امروز ما دارد. شریعتی در آن لطیفه‌ها جانشین

همه قهرمان‌های حماسی فرهنگِ امروز ماست. می‌توان به جای او: اسطوره‌های تاریخی را گذاشت که در تقابل با واقعیت زندگی، وصله‌وصله و چل‌تکه می‌شوند؛ یا «انقلابی» دهه‌های چهل و پنجاه را که حالا دیگر از چفت‌وبست زدن به تکه‌تکه‌های آرمان‌های انقلابی‌اش دست کشیده است؛ یا «رزمند» دهه شصت را که می‌داند دیگر جبهه‌ای در کار نیست و تصمیم گرفته در شهر زندگی کند؛ یا هر رهبر کاریزمایی را که نماینده آرمان‌پردازی‌های نسل‌های گذشته بوده و حالا نوبت به بازخوانی‌اش رسیده است.

گزارش

نهادهای جهانی مطالعات اسلامی [راضیه انصاری]
جامعه المصطفی العالمیه (ص) [داوود صفا]

